

نسبت‌سنجی میان ایمان و عقل در نهج‌البلاغه

محمد حسین مهدوی نژاد* / محمد عرب‌صالحی**
افلاطون صادقی*** / محمد رستمی****

چکیده

نهج‌البلاغه که تجلی‌گاه پیوند عمیق بین ایمان و عقل است، در بسیاری از گزاره‌های آن نیز تبیین عقلانی و رویکرد فلسفی مشهود است. سنجش نسبت میان ایمان و عقل از دو بعد وجودشناختی، معرفت‌شناختی و بررسی معنا، زاویا، منشأ و تعاملات این دو با بهره‌گیری از روش توصیفی تحلیلی در نهج‌البلاغه، مسئله این پژوهش است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که در نهج‌البلاغه بخشی از ایمان، ناظر به احساسات و عواطف و بخشی ناظر به عقل عملی و بخش دیگر آن ناظر به عقل نظری است و بر خلاف اشاعره که ایمان را صرفاً به عقل نظری معطوف نموده و معتزله که ایمان را منحصر در عقل عملی می‌دانند، ایمان هر دو عقل را در بر گرفته و گزاره‌های ناظر به ایمان در نهج‌البلاغه با عقلانیت سازگاری و تعاضد داشته و لازمه ایمان‌آوری، عقلانیت است؛ هر چند که سهم عقل عملی در ایمان دینی بیشتر است.

واژگان کلیدی

نهج‌البلاغه، ایمان، عقل نظری، عقل عملی، نسبت، رابطه.

*. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه پیام نور، مرکز یزد و مدرس معارف اسلامی.

h_mahdavinejad@yahoo.com

salehnasrabad@yahoo.com

** دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و مدرس معارف اسلامی.

*** دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه پیام نور، مرکز یزد و مدرس معارف اسلامی.

a_sadeghi@pnu.ac.ir

**** دانشجوی دکتری فلسفه دین دانشگاه پیام نور و مدرس معارف اسلامی (نویسنده مسئول).

md.rostamy@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۳۰

بیان مسئله

تعقل از همان اوان پیدایش انسان تاکنون با حیات وی پیوند خورده و در ادوار مختلف تاریخ، فراز و فرودهای گوناگون را به خود دیده است. یونانیان باستان به‌عنوان سرآمدان علم و فلسفه به تعقل بها داده و به‌صورت نظام‌واره در میان آنها نهادینه بوده است. مکاتب غربی و شرقی نیز به عقل بها داده و هریک از اندیشمندان و مکاتب، رویکردهای متفاوتی را در این زمینه درپیش گرفته و تفسیرها و تعبیرهای متفاوتی برای آن بیان داشته‌اند. (حنا فاخوری و خلیل جر، ۱۳۹۳: ۹۵ - ۲۸) بنابراین عقل و تعقل به‌عنوان محوری برجسته، مورد توجه و عنایت بوده است. آموزه‌های اسلامی نیز به‌طور خاص به مسئله تعقل و مباحث پیرامونی آن اهتمام نشان داده‌اند.

مقوله دیگر ایمان است که مانند تعقل، با خلقت تمام عالم به‌طور عام برای همه موجودات و با خلقت حضرت آدم علیه السلام و ظهور پیام‌آوران وحی در زمین به‌طور خاص برای انسان موضوعیت یافته است.^۱ سوای پرسش از چیستی تعقل و ایمان، ارتباط این دو با هم در ادبیات علمی ادوار مختلف حیات انسانی موضوعیت یافته است.^۲ رابطه ایمان و عقل در فلسفه غرب از تعاضد، تعارض و تفارق علم و دین مسیحیت در دوره قرون وسطی شروع شده و تا دوره معاصر به اوج خود رسیده (مهدوی‌نژاد، ۱۳۸۴: ۴۹ - ۸۳)^۳ و تبدیل به یک مسئله در فلسفه دین گردیده، به‌گونه‌ای که برخی ایمان را مقوله‌ای بی‌ارتباط با تعقل دانسته و حتی برخی آن را ضد تعقل دانسته و آن را امری عقل‌گریز قلمداد کرده‌اند؛ برخی نیز ایمان را غایتی اخلاق‌گرایانه پنداشته‌اند. (Kant, 1996: 31) گفتنی است که مسئله ایمان و عقل در ادبیات دینی نیز اهمیت فراوانی یافته است.

پژوهش پیش‌رو درصدد بررسی چیستی عقل و ایمان و ارتباط آنها در آموزه‌های اسلامی است. در این تتبع، کتاب شریف *نهج البلاغه* امام علی علیه السلام، محوریت داشته و این گزینش منبعی از چند جهت رجحان یافته است: به یک معنا *نهج البلاغه* قاموس، یعنی فرهنگ مفاهیم اسلامی و معرفی اسلام و عمل است.^۴ گوینده چنین کلمات شریفی، شخصیتی کمال‌یافته و آکنده از عقل فلسفی است. هانری کربن فیلسوف برجسته با وجود طرح یونان باستان به‌عنوان مهد و آغازگر فلسفه غنای عقل فلسفی،

۱. أَفَعَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْعُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا. (آل عمران / ۳)

۲. ر.ک: ژیلسون، *عقل و وحی در قرون وسطی*، ترجمه شهرام بازوکی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ ۱، ۱۳۷۱، ص ۳ - ۲.

۳. همچنین ر. ک: ایان باربور، *علم و دین*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چ ۱، ۱۳۶۲، ص ۱۶۵ - ۱۴۳.

۴. بیانات مقام‌معظم‌رهبری درباره قیام امام حسین علیه السلام، ۱۳۸۸/۶/۱.

امام علی علیه السلام را به آن سان از قوت و قدرت دانسته و از استقلال ادبی و فلسفی حضرت سخن می‌گوید. (کرین، ۱۳۹۱: ۱ / ۵۴)

از سوی دیگر آغازگر رویکرد تعقلی در بیان مسائل الهیات و فراوانی عنایت به تعقل و معرفت در مجموعه گفتارهای ایشان ناگزیر از محوریت‌دهی به نهج‌البلاغه به‌عنوان سمبل بیانات حضرت امیر علیه السلام نموده است. علامه طباطبایی معتقد است، امام علی علیه السلام در امت اسلامی اولین کسی است که مسائل الهیات را با کلماتی منطقی و برهانی بیان نموده است که آنها در نهج‌البلاغه گردآوری شده است. (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۲۵۵ - ۲۵۶)

چیستی عقل و ایمان

یک. چیستی ایمان

تصویرسازی و رویکرد عمده حضرت امیر علیه السلام وقتی از ایمان سخن می‌گوید، به‌گونه‌ای است که ایمان، حقیقتی واضح و امری در دسترس شناخت برای انسان‌هاست و چنین نیست که امری رازآلود باشد. همان‌طور که خورشید در روز برای هر انسانی حتی نابینا پنهان نیست، باز هم وجود او را درک می‌نماید. از سویی برای ایشان که از ایمان کامل بهره‌مندند، بیان ماهیت ایمان و آشکار نمودن زوایای آن برای انسان‌هایی که ظلمت، وجودشان را فراگرفته، کاری بسیار آسان است.

ایمان مفهومی اساسی در دین بوده و از اهمیت بسزایی برای مطالعه دیدگاه‌های دینی برخوردار است و برای آن مسائل بسیاری مطرح می‌شود. تحقیق حاضر به دنبال نسبت‌سنجی بین ایمان و عقل است، لذا نمایاندن سنخ و یا چیستی ایمان بر دیگر مسائل سبقت می‌گیرد. آیا ایمان از سنخ امور نظری (اعتقادی) و یا عملی است؟ اگر در پی شناخت ایمان به قرآن کریم مراجعه شود، می‌بینیم که از ماده «امن» در حدود ۸۸۰ آیه وجود دارد و با در نظر گرفتن واژه‌های متضاد و متشابه واژه ایمان، بیش از هزار آیه به موضوع ایمان اختصاص می‌یابد؛ اما با وجود استعمال بسیار آن در قرآن کریم و دیگر منابع آسمانی، به‌صراحت به تعریف مفهوم ایمان پرداخته نشده است؛ بلکه ویژگی‌ها و آثار آن را برشمرده تا برای مخاطب انگاره معنایی^۱ شکل بگیرد. از این رو برای رسیدن به پاسخ نمی‌توان تعریفی به‌صورت حد یا رسم ارائه نمود؛ بلکه باید ویژگی‌های آن را برشمرد و به‌صورت مجموعه‌ای از خصائص بیان نمود. واژه‌های معادل ایمان که در نهج‌البلاغه به‌کاررفته است را می‌توان به «اذعان، اعتقاد و رأی» به‌همراه مشتقات آنها اشاره نمود. برای آشکار نمودن سنخ ایمان در نهج‌البلاغه،

۱. این روش در دوره معاصر توسط «توشیهیکو ایزوتسو» توسعه یافت.

ویژگی‌های آن را که در وصف و یا در سیاق جملات آمده است را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

باید دانست یکی از ویژگی‌های ایمان راهی است که مسیر آن کاملاً روشن و فروزنده‌ترین چراغ است: «سَبِيلُ الْإِيمَانِ» (نهج البلاغه: خ ۱۵۶) عبارت «أَبْلَجُ الْإِيمَانِ» در جای دیگر علاوه بر اینکه در وصف ایمان^۱ باشد در وصف اسلام هم آمده است (همان: خ ۱۰۶) که در اینجا به معنای اسلام است. مقصود از مانهج اسلام، راه‌های رسیدن بدان و اصولی است که با اذعان به آنها و پیمودن آن راه‌ها، انسان مسلمان است و عبارت است از اقرار به خداوند و یگانگی او و ایمان به رسالت پیامبر ﷺ و تصدیق به آنچه در شرع است و امام ﷺ آنها را به مانهج تفسیر فرموده است. که به یقین راه‌های روشن هدایت و رستگاری است. (ابن میثم، ۱۳۶۲: ۳ / ۳۲)

گفتنی است می‌توان دریافت که حقیقت ایمان و اسلام در واقع به لحاظ رتبی در مراتب گوناگون و پی‌درپی با یکدیگر ترابط، اشتراط، تلازم و کاشفیت دارند^۲ و در مراتب نهایی هدایت و رستگاری، هر دو مفهوم مساوق هستند و متعلق‌شان به یک حقیقت منتهی می‌شود؛ (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱ / ۳۰۳) بدین ترتیب که انسان در ابتدا با گفتن شهادتین، اوامر و نواهی الهی را به صورت ظاهری می‌پذیرد و در پی این مرتبه از اسلام در ترابط و التزامی پی‌درپی با ایمان در بالاترین مرتبه از ایمان همان‌طور که خدای متعال می‌فرماید: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ» (یونس / ۶۳ - ۶۲) مؤمن به یقینی دست می‌یابد که غیر از خدا هیچ‌کس از خود استقلالی ندارد و هیچ‌سببی، مگر به اذن خدا تأثیر و سببیت ندارد و انسان با داشتن چنین مرتبه‌ای از ایمان، حقیقت را با همه وجود می‌پذیرد و در مقابل آن تسلیم حقیقی می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱ / ۲۷۶؛ همان: ۳ / ۱۲۶)

آیا دلالت ایمان و اسلام بر آن حقیقت، دلالت التزامی یا مطابقی است؟ و چه رابطه‌ای میان اسلام و ایمان برقرار است؟ از سویی با توجه به ویژگی مشترک هر دو لفظ ایمان و اسلام، بیانگر این است که نورانی‌ترین راه‌ها جز ایمان و اسلام نیست و هر دو لفظ بیانگر تمام معنای این راه (نهج) است. از سویی دیگر اگر نورانی‌ترین راه‌ها منحصر به ایمان و اسلام نباشد، این ویژگی تمام معنای (نهج) را بیان نمی‌کند و ویژگی‌های دیگری نیز وجود خواهد داشت که تشکیل‌دهنده تمام معناست،

۱. نظر معروف میان شارحان نهج البلاغه، وصف ایمان است مانند: علامه جعفری، آیت‌الله خویی و آیت‌الله مکارم

شیرازی؛ البته برخی هم وصف بهشت می‌دانند مانند: ابن میثم بحرانی.

۲. همان‌طور که در قرآن کریم آمده است: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا» (الاحزاب / ۳۶) و «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا». (نساء / ۶۵)

بنابراین دلالت التزامی را باید پذیرفت. خداوند متعال در آیه ۱۴ سوره حجرات به تفکیک اقرار و تصدیق انسان پرداخته و اسلام را ناظر به تصدیق ظاهری (زبان و اعضا) و ایمان را ناظر به تصدیق باطنی (قلبی) بیان نموده است. حاصل‌شدگی و تحقق حقیقت ایمان نیازمند ساحت قلبی است و اگر این حاصل شد، اسلام هم در آدمی ظهور یافته است و اینگونه نیست که تحقق اسلام و ایمان در آدمی از یک معیت و همزمانی برخوردار باشد؛ بلکه ظهور اسلام می‌تواند به لحاظ زمانی زودتر به فعلیت برسد و سپس ایمان در قلب استوار گردد. بنابر ساحت‌های وجودی (ظاهری و باطنی) انسان می‌توان هر فرد مسلمانی را به ایمان نسبت داد، چه حقیقت ایمان در قلبش حاصل شده یا نشده باشد. اگر در مرتبه اسلام حقیقت ایمان در قلب انسان حاصل نشده باشد، آدمی دارای «ایمان عام» و اگر حقیقت ایمان در قلبش حاصل شده باشد از «ایمان خاص» برخوردار خواهد بود. از این رو، رابطه ایمان عام و خاص، رابطه عموم و خصوص مطلق است، همان‌گونه که کعبه با مسجدالحرام مشارکت دارد و نه بالعکس (الکافی، ۱۴۰۱۷: ۲ / ۲۵) و راه ورود به ایمان از اسلام می‌گذرد و هر مؤمنی مسلمان است و بعضی از مسلمانان مؤمن هستند.

یکی از ویژگی اسلام، جنبه عقلانی است که عبارات «بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ» و «فَهْمًا (لِبَّأ) لِمَنْ عَقَلَ» (نهج‌البلاغه: خ ۱۰۶) این را روشن می‌نماید. اگر اسلام دلالتی بر تعقل و دربرگیرنده عقلانیت است، ایمان نیز که در ترابط، اشتراط و التزامی که در مراتب گوناگون با اسلام دارد، نیز دلالتی بر تعقل و دربرگیرنده عقلانیت است. در حدیثی امام صادق علیه السلام، خبر از ایمان می‌دهند که برای هر اندام و عضوی ایمانی است، غیر از اندام‌های دیگر و قلب یکی از این اندام است که با آن تعقل می‌کند و می‌فهمد.^۱ (حکیمی، ۱۳۵۸: ۱ / ۴۷۴) بنابراین تعقل و ادراک را می‌توان از دیگر ویژگی‌هایی دانست که بر ایمان مترتب می‌شود.

از ویژگی دیگر ایمان دلالت دوسویه آن با عمل صالح است، یعنی هم عمل صالح دلالت بر ایمان و هم ایمان بر عمل صالح دلالت می‌نماید. (نهج‌البلاغه: خ ۱۵۶) با در نظر گرفتن هر دو دلالت، اولی ناظر به تعقل و ادراک در مرتبه گرایش و پذیرش می‌باشد و دلالت دوم که از لوازم ضروری ویژگی اول می‌باشد، ناظر به تحریک اراده انسان برای انجام اعمال صالح است. به تعبیری در «مسیر ایمانی» در مرحله‌ای انسان می‌شناسد و تعقل می‌ورزد و در مرحله بعد عمل صالحی را انتخاب می‌نماید و درصدد انجام آن برمی‌آید. اشکال دوری بودن در انجام فعل و ایمان داشتن وارد نیست؛ چراکه انجام فعل در مرتبه بعد از «شناخت ایمانی» که حاصل شد، تحقق می‌یابد. به نظر می‌رسد

۱. یعقل و یفقه و یفهم.

ایمان و عمل صالح دلالت مطابقی بر یکدیگر دارند؛ چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام رابطه آنها را این گونه بیان می‌نمایند که در رکاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مبارزه می‌کردیم و این مبارزه بر ایمان و تسلیم ما می‌افزود. (نهج البلاغه: خ ۵۶) همراهی و پیروی نمودن از پیامبر، شاخصه و نشانه ایمان و اعمال صالحی است که در پیروی از شناخت ایمانی انجام می‌شود و ثمره‌ای جز تقویت ایمان و تسلیم در پی ندارد. بنابراین عمل صالح موجب تقویت آن و تقویت آن موجب انجام عمل صالح می‌شود. به تعبیری باور به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پیروی از او و انجام عمل صالح (جهاد) مساوی با ایمان یا تسلیم است. دلالت بین ایمان و عمل صالح تأکید بیشتری است بر اینکه ایمان دلالتی التزامی بر عمل صالح دارد، نه دلالت مطابقی. به تعبیری، ایمان دارای مراتب است و می‌تواند تقویت یا تضعیف شود، بدون آنکه اصل آن از میان رفته باشد.

ویژگی چهارم، ناظر به اثر وجودی ایمان بر غایت‌مندی علم و آگاهی می‌باشد. علمی که برای آبادانی حیات اخروی سودمند است، یعنی اگر علمی از مسیر ایمان حاصل نشود، ضرورتاً سعادت انسان را در پی نخواهد داشت؛ چنان که حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید:

با ایمان می‌توان به اعمال صالح راه برد و با اعمال نیکو به ایمان می‌توان دسترسی پیدا کرد. با ایمان، علم و دانش آبادان است و با آگاهی لازم، انسان از مرگ می‌هراسد و با مرگ دنیا پایان می‌پذیرد و با دنیا، توشه آخرت فراهم می‌شود و با قیامت بهشت نزدیک می‌شود و جهنم برای بدکاران آشکار می‌گردد و مردم جز قیامت قرارگاهی ندارند و شتابان به سوی میدان مسابقه می‌روند، تا به منزلگاه آخرین رسند. (نهج البلاغه: خ ۱۵۶)

فهم و ادراکی که برای انسان از مسیر ایمان حاصل می‌آید، باعث ایجاد شوق به بهشت و هراس از جهنم از روی آگاهی می‌گردد و نتیجه آن انتظار برای مرگ تا اینکه ناگزیر به عرصه قیامت وارد شود. ویژگی پنجم ایمان، ناظر به عمومیت داشتن آن در بین همه موجودات می‌باشد. ایمان تنها خاص بشر نیست؛ بلکه موجودات غیرانسان را نیز شامل می‌شود، چنان که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در پاسخ به درخواست سران قریش در نشان دادن معجزه پیامبری به درخت اشاره کردند و فرمودند:

ای درخت! اگر به خدا و روز قیامت ایمان داری، و می‌دانی من پیامبر خدایم از زمین با ریشه‌هایت درآی، و به فرمان خدا در پیش‌روی من قرار گیر. (نهج البلاغه: خ ۱۹۲)

به نظر می‌رسد آنچه منظور پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است، ایمان به معنای تصدیق (خداوند) است. به تعبیری، ای درخت، خدا و روز قیامت و پیامبر خدا را تصدیق می‌کنی؟ و درخت در پاسخ به درخواست

پیامبر با عمل خود ایمان خود را تصدیق می‌نماید.

ویژگی ششم ایمان، عبارت از کشش و شوق قلبی به خداوند است؛ (نهج‌البلاغه: نامه ۶۲) به گونه‌ای نیکو که نفس به فرمان خداوند گردن می‌نهد و تسلیم او می‌شود. (آمدی، ۱۳۶۶: ح ۳۰۸۷) این بیانگر عالی‌ترین مرتبه نفس است که انسان بر اثر عبادات، طاعات و مجاهدات با نفس به مقام رضا و تسلیم نائل می‌گردد. در آیه ۶۷ سوره عمران، کمال ایمان را تسلیم بیان می‌نماید. معانی گوناگون ایمان؛ خواه تصدیق، باور و عقیده، علم و معرفت و خواه تسلیم باشد، تنها در صورتی تحقق می‌یابد که انسان دارای اراده آزاد و اختیار باشد؛ این ساحت ایمان، عواطف انسانی را نیز درگیر می‌نماید. به نظر می‌رسد در میان تمام ویژگی‌هایی که تاکنون برشمرده شد، مهم‌ترین بخش ایمان ناظر به همین ویژگی باشد.

ویژگی هفتم ایمان، امری وجودی و ناظر به مرتبه غیبی یا ماورائی ایمان است. متعلق ایمان، مجردات و یا تمام حقایق دینی (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱ / ۴۱۷ - ۴۱۸) و دارای عقل می‌باشند. در نتیجه می‌توان برای ایمان، جوهری معرفتی و دارای مراتب دانست و امام به مرتبه‌ای اشاره می‌کند که از آن فرشتگان است؛ چنان که امام علیه السلام در توصیف این نوع از ایمان می‌فرمایند:

تیرهای شک و تردید، خلل در ایمان‌شان ایجاد نکرد و شک و گمان در پایگاه یقین آنها راه نیافت و آتش کینه در دل‌هایشان شعله‌ور نگردید، حیرت و سرگردانی آنها را از ایمانی که دارند و آنچه از هیبت و جلال خداوندی که در دل نهادند، جدا نساخت. (نهج‌البلاغه: خ ۹۱) در وهله اول چنین فهمیده می‌شود که ایمان وقتی به مراتب عالی خود می‌رسد، دیگر عقل نقشی در ارتقای وجودی ایمان ندارد؛ چراکه خداوند در بخشی از ملکوت الهی فرشتگانی آفرید در مرتبه یقین، یعنی هیچ‌شک و شبهه‌ای نمی‌تواند خللی در ایمان آنها وارد نماید و امکان ورود گمان در پایگاه یقین امکان‌پذیر نیست. البته وقتی عقل از قلمرو خود خارج شده و به ساحت الهی می‌پردازد، حیران می‌شود (نهج‌البلاغه: خ ۱۶۰) و این باعث نمی‌شود آنها را از ایمان‌شان جدا سازد. چنین می‌توان تصور نمود که ایمان در مرحله‌ای دیگر از خلقت از عقل بهره می‌گیرد و در مرحله‌ای از عقل بی‌نیاز می‌شود و یا اینکه می‌توان بیان امام علیه السلام را این‌گونه استنباط نمود که با ارتقای وجودی ایمان، غبارها از چهره عقل برمی‌افتد و عقل مستجمع تجلی تمام صفات الهی می‌گردد و دیگر شک و شبهه‌ای نمی‌تواند عقل را مشغول نماید و همه‌چیز برای عقل آشکار می‌شود؛ چراکه عقل مایه رفع حیرانی است و چنین نیست که عقل در مرتبه حیرانی بماند. به نظر می‌رسد دیدگاه دوم مقرون به صواب باشد و عقل در تمامی مراحل ارتقای وجودی ایمان و همین‌طور در ارتقای وجودی انسان نقش‌آفرین است.

ویژگی هشتم ایمان، تشکیکی و دارای شدت و ضعف بودن آن است. امام علیه السلام اموری را که در

شدت یافتن آن مؤثر است در بحث‌های مختلف به آن اشاره نموده‌اند؛ شهادت به یگانگی خداوند از اینگونه امور است که نشانه استواری ایمان است؛ (نهج البلاغه: خ ۲) بدین نحو که براساس فطرت انسانی از روی اخلاص، اقرار و شهادت بر یکتایی خداوند داده شود، (همان: خ ۱۱۰) همان طوری که ایمان یقینی شک را از بین می‌برد، ایمان از روی اخلاص، شرک را می‌زداید.

دو. چیستی عقل

واژه عقل در قرآن تنها به صورت فعلی استعمال شده است که حالت‌های مختلف فعلی آن در مجموع ۴۹ مرتبه می‌شود. نیسابوری، متخصص وجوه القرآن بر آن است که کاربرد قرآنی ریشه عقل بر دو وجه است: فهم و صدق. (حیری نیسابوری، ۱۳۹۰: ۴۵۱) علامه در ذیل آیه ۱۰ سوره ملک از معنای عقل که التزام عملی به فهمی است که حاصل آمده است، سخن می‌گوید (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹ / ۳۵۵):

قرآن شریف، عقل را نیرویی می‌داند که انسان در امور دینی از آن بهره‌مند می‌شود و او را به معارف حقیقی و اعمال شایسته، رهبری می‌کند و در صورتی که از این مجرا منحرف گردد، دیگر عقل نامیده نمی‌شود. منظور از عقل در قرآن شریف، ادراکی است که در صورت سلامت فطرت به طور تام برای انسان حاصل می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲ / ۲۵۴؛ ۵ / ۱۵۷؛ ۱۶ / ۱۸۲؛ ۱۹ / ۳۶۹)

بنابراین عقل در نگاه قرآن، فهمی است که با فطرت پاک انسانی هم‌رنگ و هم‌نواست و افزون بر فهم ستیزکننده با هواها و هوس‌ها، تجلی در رفتار عملی، سطوح عالی‌ه آن را به نمایش خواهد گذاشت. در بیان امام صادق علیه السلام عقل، چیزی است که به وسیله آن خدای رحمان عبادت می‌شود و بهشت به واسطه آن کسب می‌شود. (مجلسی، بی تا: ۱ / ۱۱۶؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۱ / ۱۱)

کاربرد عقل در سخنان امام علی علیه السلام از بسآمد برخوردار است؛ تنها در نهج البلاغه بیش از ۶۰ موضع واژه عقل و مشتقات آن به کار رفته است. در برخی موارد انسان را مرکب از عقل و شهوت معرفی کرده و عقل را در مقابل شهوت قرار می‌دهند (آمدی، ۱۳۶۶: ح ۴۰۵۴ و ۸۲۲۶) و اساس تقوا و پرهیزکاری که از ارکان ایمان است را ترک شهوت و خواهش دل می‌دانند. (همان: ح ۴۶۸۴) از مجموع آنها و دیگر بیانات حضرت علیه السلام می‌توان معنای تجربه و کاربرد عملی آن در زندگی را دریافت کرد و عقل را هادی و ناجی دانست. (همان: ح ۳۶ - ۴۲) عقل محدودیت‌هایی در ادراک حقیقت ذات الهی، نهی از تعمق در قضا و قدر الهی و ... را نیز برای انسان به همراه دارد که امام علی علیه السلام در خطبه‌های ۱۵۲ و ۲۲۸ به آن اشاره می‌نمایند.

در کلامی از مولا علی علیه السلام عقل به دو گونه، تجربی و طبیعی تقسیم شده است: «الْعَقْلُ عَقْلَانِ، عَقْلُ الطَّبْعِ وَ عَقْلُ التَّجْرِبَةِ وَ كِلَاهُمَا يُؤَدِّي إِلَى الْمُنْفَعَةِ...». (مجلسی، بی‌تا: ۷۵ / ۶) عقل بر دو نوع است، عقل طبیعی (ذاتی، فطری) و عقل تجربی (اکتسابی) و هر دو آنها به انسان سود رسانند. عقل طبیعی بالقوه برای انسان موجود است و عقل تجربی اکتسابی به وسیله تجربه برای انسان حاصل می‌شود. برخی از شارحان می‌گویند: وجود عقل اکتسابی، یعنی تعقل ناشی از تجربیات، مشاهدات و اندیشه‌ها، در هیچ‌مکتبی جای تردید نیست. عقل آدمی مانند سایر عضلات به‌جهت فعالیت فراوان زنده‌تر می‌شود. بی‌شک در وجود عقل خدادادی (فطری) هم تردیدی نیست: این نوع عقل، اگر با قدرت طبیعت انسان به تعقل تعبیر شود، مورد پذیرش اکثریت قریب‌به‌اتفاق متفکران است. اگر موجود انسانی در ساختمان مغزی خود نیروی اولی را نداشت با روبه‌رو شدن با پدیده‌ها و قوانین طبیعت، نمی‌توانست آنها را تنظیم نماید و تعقل بورزد. (جعفری، ۱۳۵۹: ۶۷)

واژه‌های معادل عقل به کاررفته در نهج‌البلاغه را می‌توان «لُبَابِ، آراء، الفَهْم، فَهْم، عَرَفَ، يَفْقَهُ، و الْحِسِّ، فِكر و الرويَّة» به همراه مشتقات آنها اشاره نمود. برای آشکار نمودن ماهیت عقل در نهج‌البلاغه، ابتدا ویژگی‌های عقل در وصف و یا در سیاق جملات را مورد مذاقه قرار می‌دهیم.

باید توجه داشت، بررسی ماهیت عقل از آنجایی که حول محور انسان انسجام می‌یابد، نحوه خلقت انسان در چپستی آن اهمیت یافته و نحوه تکوین انسان و مبدأ پیدایش، موجب برداشت‌های متفاوتی از عقل بر اذهان خواهد داشت. از این رو ابتدا به خلقت انسان در نهج‌البلاغه می‌پردازیم. در خطبه یک، سرآغاز دین، خداشناسی بیان می‌گردد و در راه‌های خداشناسی، ابتدا به نحوه آفرینش جهان سپس به شگفتی‌های آفرینش فرشتگان پرداخته و در ادامه نحوه خلقت حضرت آدم علیه السلام را از ابتدا تا دمیدن روح بیان می‌فرماید. (نهج‌البلاغه: خ ۱) از اینکه معنای نفخ چیست و کدام معنا از روح اوثق است، مجال پرداختن در این مقاله نمی‌باشد؛ آنچه مهم است آثار و ویژگی‌های روح می‌باشد که در عبارت «ذَا أَذْهَانَ يُجِيلُهَا وَ فِكر يَتَصَرَّفُ بِهَا» آمده است؛ آنگاه از روحی که آفرید در آن دمید، تا به صورت انسانی زنده درآمد، دارای نیروی اندیشه که وی را به تلاش اندازد و دارای افکاری که در دیگر موجودات تصرف نماید. عبارت «ذَا أَذْهَانَ يُجِيلُهَا» اشاره به قوه مدرکه و متصرفه انسان است و معنای «اجاله» تحریک و برانگیختن قوای باطنی در دریافت صور جزئی می‌باشد؛ چنان که صور جزئی برای حس مشترک و معانی جزئی برای وهم حاصل می‌شود. «وَ فِكر يَتَصَرَّفُ بِهَا»، اشاره به قوه اندیشه در هریک از افراد انسان و تصرف آن در بررسی قوه خیال و وهم، و ترکیب بعضی با بعضی دیگر و یا تجزیه بعضی از بعضی دیگر می‌باشد. (ابن میثم، ۱۳۶۲: ۱ / ۱۸۸) به تعبیری، انسان به‌وسیله روح

دمیده‌شده در او دارای نیروی تفکر (عقل) می‌گردد که وی را به تلاش اندازد، تا دارای افکاری گردیده و در آن تصرف نماید. بنابراین، ویژگی نخست عقل این است که منشائی غیرمادی داشته و هدیه‌ای الهی است.

ویژگی دوم عقل به استعداد فطری در ماهیت انسان‌ها خلق می‌گردد (نهج‌البلاغه: خ ۸۰) و دارای ویژگی ذاتی تفکر، تأمل و استدلال است و جنبه ظاهرکنندگی چیزی است که بر قلب انسان‌ها توسط خداوند تجلی می‌یابد: «وَ الظَّاهِرُ لِقُلُوبِهِمْ يَحُجِّجُهُ ... إِذْ كَانَتْ الرُّوَيَاتُ لَا تَلِيْقُ إِلَّا يَذَوِي الضَّمَائِرِ ...» (همان: خ ۱۰۸) و خداوند در آن تجلی، معرفت خود را در دل‌های بندگان قرار می‌دهد و عقلی علتی است برای تجلی آفرینش و پی‌بردن به نظام احسن در آن است. یکی از دلایل پیدایش آفرینش و خلق نظام احسن، نشان دادن یا آشکار نمودن خود در برابر عقول؛ است چنان که امام علیه السلام می‌فرماید: «بَلْ ظَهَرَ لِقُلُوبِهِمْ يَمَا أَرَانَا مِنْ عَلَامَاتِ التَّدْيِيرِ الْمُتَمَّنِّ وَ الْقَضَاءِ الْمُبْرَمِ». (همان: خ ۱۸۲)

ویژگی سوم، تشخیص واقعیت از غیر و گواهی به واقعیت‌ها است. (همان: خ ۸۰) اگر نفس انسان شامل قوای شهوت، وهم، عقل و غضب بدانیم، یکی از قوای آن عقل است که در صورت غلبه بر قوای شهوت و غضب، حقایق را تصدیق می‌نماید. البته در صورتی است که عقل از اسارت هوای نفس نجات یافته و از دنیاپرستی عبور نماید، تا قدرت شناخت صحیح حقایق و واقعیات را پیدا نماید. (همان: نامه ۳)

ویژگی چهارم، دلیل‌آوری آن برای ایمان‌آوری انسان است؛ به تعبیری، عقل مقدم بر ایمان است؛ چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «أَوْ مِّنْ يَّهْ أَوْلَا بَادِيًا»؛ به خدا ایمان می‌آورم به دلیل اینکه نسبت به همه چیز اولیت و مبدأیت دارد و اعتقاد به خداوند مبدأ و آغاز ایمان است. (همان: خ ۸۳)

ویژگی پنجم، تعقل در امورات مبتلا به برای انسان موجب تقویت ایمان و سعادت می‌گردد، مانند تأمل در شناخت نحوه سپری شدن عمر انسان در دنیا و فانی بودن آن و تلاش او برای شناخت جایگاه ابدی خود می‌باشد. (همان: خ ۲۱۴) این نحوه تعقل را می‌توان ناشی از «عقل دینی» یا «عقل ایمانی» دانست که در حوزه دین فعال است و سازگاری با فطرت، تأکید پیامبران و ... دارد. با برشمردن ویژگی‌های عقل در کلام امام علی علیه السلام، تعریف عقل این چنین سامان می‌یابد: «نیروی متفکر فطری که تجلیات الهی در آفرینش را بر قلب مؤمن آشکار نموده و بر ایمان وی دلیل آورده و تقویت می‌نماید».

پس از برشمردن ویژگی‌های عقل و ایمان به کلام امام علیه السلام در کلمه قصار ۳۱ اشاره می‌شود. به نحوی ساختار ایمان را بیان می‌نماید که ارتباط ماهوی آن با عقل وضوح بیشتری پیدا می‌کند و در فلسفه اسلامی تقسیم عقل به نظری و عملی پذیرفته شده است. این عقول مجاری ادراکی و

تحریکی انسان هستند. عقل نظری هست‌ها را ادراک می‌نماید و از سنخ علم و اندیشه است که ناظر به فهمیدن اثرپذیر است و ارتباطی با افعال و رفتار انسانی ندارد؛ اما عقل عملی، باید‌ها را ادراک می‌نماید، ناظر به عمل کردن اثرگذار است و با افعال و رفتار انسانی ارتباط دارد و اجرای احکام، مانند تهذیب نفس و تصرف در بدن می‌نماید.

اکنون با تتبع در هریک از ارکان اصلی و فرعیات ایمان و تطبیق آنها با عقل نظری و عملی می‌توان گفت، در «صبر» دو رکن فرعی آن (شوق و هراس داشتن) ناظر به عواطف انسانی و دو رکن فرعی دیگر آن (زهد و انتظار داشتن) ناظر به عقل عملی است. در «یقین»، دو رکن فرعی آن (بینش‌زیرکانه و دریافت حکیمانه) ناظر به عقل نظری و دو رکن فرعی دیگر آن (پندگرفتن از حوادث روزگار و زیستن با گذشتگان) ناظر به عقل عملی است.

در «عدل» دو رکن فرعی آن (فکر ژرف‌اندیش و دانشی به حقیقت رسیده) ناظر به عقل نظری و دو رکن فرعی دیگر آن (نیکو داوری کردن و استواری بر حلم) ناظر بر عقل عملی است. در «جهاد» هرچهار رکن فرعی آن (امر به معروف و نهی از منکر، راست‌گویی و دشمنی با فاسقان) ناظر به عقل عملی است. در مجموع بخشی از ایمان ناظر به احساسات و بخش دیگر آن ناظر به عقل نظری و بخش دیگر ناظر به عقل عملی است؛ اما عقل عملی سهم بیشتری از ایمان را به خود اختصاص داده است و این‌گونه نیست که مانند ایمان در اشاعره، صرفاً معطوف به عقل نظری بوده و یا در معتزله، صرفاً ناظر به عقل عملی باشد؛ بلکه معطوف به هر دو عقل است.

از نظر امام علیه السلام، همانگونه که دو رکن فرعی «صبر» شوق و هراس داشتن است، «صبر» رکن ارزشی و ممتازی نسبت به دیگر ارکان ایمان دارد. عبارت «شکیبایی، ایمان را چون سر است بر بدن و ایمان بدون شکیبایی چونان بدن بی‌سر، ارزشی ندارد». (نهج‌البلاغه: ق ۸۲) می‌رساند که داشتن شوق و هراس نسبت به امری متعالی و فارغ از هرگونه استدلال و نقش عقل برهانی، سرآغاز ایمان است و نبود آن احساسات و عواطف برای ایمان هیچ‌خیری برای انسان و دیگر ارکان ایمان در پی نداشته و همانند بدنی خواهد بود که بی‌سر باشد و بدن بی‌سر تمثیلی برای موضوع می‌باشد. تاکنون به لحاظ وجودشناختی به ماهیت ایمان و عقل پرداخته شد و برای توصیف بهتر از لحاظ معرفت‌شناختی هم به آنها پرداخته می‌شود.

شناخت ایمانی و شناخت عقلی

در بررسی ایمان و عقل به لحاظ معرفت‌شناختی، سوال نخست این است که جایگاه آنها به لحاظ

شناختی کجاست؟ مأمَن یا محل پیدایش ایمان در قلب است: «إِنَّ الْإِيمَانَ يَبْدُو مُنْظَةً فِي الْقَلْبِ...»؛ ایمان نقطه‌ای نورانی در قلب پدید می‌آورد که هرچه ایمان رشد کند آن نیز فزونی می‌یابد. (نهج‌البلاغه، حکمت ۵) قرآن کریم نیز در سوره مجادله آیه ۲۲ و در سوره مائده آیه ۴۱ جایگاه ایمان را در قلب بیان می‌فرماید. برای اینکه به معنای «بیدو لمظه» پردازیم از آفات ایمان که ترس است، بهره می‌گیریم: «وَلَا مُسْتَوْحِشًا مِنْ إِيْمَانِي». (نهج‌البلاغه: ۲۱۵) از این عاملی که بیانگر حالتی از نفس است و موجب از بین رفتن ایمان می‌گردد، استدلال می‌شود که ایمان حالتی از نفس و کیف نفسانی است. ابن میثم بحرانی در شرح نهج‌البلاغه، ایمان را باورداشتن به وجود آفریدگار و «بیدو لمظه» را حالتی از نفس دانسته است که با استدلال یا عقل برهانی و اعمال شایسته اشتداد می‌یابد. (ابن میثم بحرانی، ۱۳۶۲: ۱ / ۵۱۸) از تعبیر ایشان این‌گونه برداشت می‌شود، ایمان امری فطری است و یا لازمه ذات نفس است که خداوند نهاد انسان را با آن مفلور نموده است و عقل نظری و عملی، ایمان را تقویت می‌نمایند. اگر فطرت در انسان را نوعی هدایت تکوینی در قلمرو احساس و شناخت بدانیم، هدایتی عقلانی است؛ چراکه هدایت غیرعقلانی، غریزه است. آیا واقعاً چنین است که ایمان به خدا کشش درونی و حس محض بوده و به هیچ‌نوع استدلال و برهانی نیاز ندارد؟ پس انسان چگونه درمی‌یابد که به جهتی هدایت شده و توجه او را معطوف خود نموده است؟ این نوع ادراک و شناخت را می‌توان ناشی از «عقل ایمانی» دانست که در ویژگی پنجم ماهیت عقل به آن اشاره شد.

از ویژگی‌های ایمان، بُعد شناختی آن است که از طریق قلب برای انسان حاصل می‌شود: «الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ - وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ». (نهج‌البلاغه: قصار ۲۲۷) چنین به نظر می‌رسد که شناخت در مقوله ایمان، بسیار حیاتی و تعیین‌کننده است و در طول حیات انسان برای او حاصل می‌گردد. قبلاً از وجود ایمان و ضرورت آن در زمان پیدایش انسان، سخن به میان آورده شد و اینک بعد از شناخت ایمان است که می‌توان این نوع شناخت را در کنار «شناخت عقلی»، «شناخت ایمانی» نام نهاد که ناظر به بُعد پذیرش این شناخت به واسطه زبان و بُعد نمایش یا ظهور این شناخت در اعضا و جوارح انسان است.

با توجه به اشتدادی بودن ایمان: «كَلِمًا ازْدَادَ الْإِيمَانُ ازْدَادَتِ اللَّمْظَةُ». (همان: ۵) و در سیر مراتب ایمانی، خردمندان قلب را به تفکر مشغول می‌دارند: «فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ - تَقِيَّةَ ذِي لُبٍّ شَعَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبُهُ». (همان: خ ۸۳) قلب که جایگاه و مأوای ایمان است برای رسیدن به معنای مفهیمی همچون روزمعاد، قیامت و انصراف از اندیشه‌های دنیوی نیازمند اندیشیدن می‌باشد. بنابراین ایمان همانند عقل، شأنیت تعقل و تفکر را داراست؛ اما محدوده اندیشیدن هردو یکسان نمی‌باشد. اگر اندیشیدن را

صرفاً ویژگی ذاتی عقل بدانیم، عقل، ایمان را وادار به اندیشیدن می‌نماید و اگر قلب که مأوی ایمان است به اندیشه درنیاید و عقل نتواند قلب را به تفکر مشغول بنماید، تقوا که یکی از مراتب ایمان است، حاصل نمی‌گردد.

براین مبنا وقتی خداوند متعال می‌فرماید: «اتق الله»؛ اندیشه کنید، البته اندیشه‌ای که مأوی آن قلب می‌باشد و نه در ذهن، اگر قلب صحیح به کار گرفته شود و رضایت خداوند را در پی داشته باشد، منجر به زنده شدن و حیات عقل می‌گردد. (همان: خ ۲۲۰) اگر عقل بخواهد فعال و اثربخش بوده و عملکرد صحیحی داشته باشد، باید انسان تقوا پیشه نماید و «ایمان عملی» خود را فزونی بخشد، ایمان هم با پذیرش اندرزها و پندها حیات می‌یابد: «أَحْيِ قَلْبَكَ يَا مَوْعِظَةً». (همان: نامه ۳۱) بنابراین آنچه ایمان را می‌میراند، هوای نفس است؛ همان‌طور که هوای نفس، عقل را می‌میراند، همان دلیل میرایی ایمان می‌گردد.

با توجه به رابطه بُعد معرفت‌شناختی ایمان و عقل و همین‌طور نقش قلب نسبت به نفس، ایمان و عقل دارای ویژگی‌های مشترکی بوده و با توجه به انگاره معنایی که از واژگان ایمان و عقل حاصل شد، رابطه عموم و خصوص مطلق را می‌توان برای آن دو برگزید؛ به نحوی که ایمان اعم از عقل و عقل اخص از ایمان است؛ چراکه شناخت ایمانی نوعی حالت روحی و رهیافت روانی و به تعبیر ابن‌میثم بحرانی، «حالتی از نفس» (ابن‌میثم، ۱۳۶۲: ۵ / ۳۷۴) است و همان‌طور که امام علی علیه السلام ساختار سه بخشی ایمان را بیان می‌فرمایند، یکی از ابعاد آن بُعد معرفتی است. بنابراین، ایمان نسبت به عقل بخش گسترده‌ای از نفس را به خود اختصاص می‌دهد.

همان‌طور که از فقره «فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةَ ذِي لُبٍّ شَغَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ» دانسته شد، ادراک صحیح عقلی از مسیر ایمان میسر می‌گردد. امیرالمؤمنین علیه السلام تأکید بر پابندی و استمرار در ایمان می‌نماید، تا باعث بیداری عقل گردد؛ بدین‌نحو که می‌بایست بر سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باقی مانده و از پیوند و تعهدی که بین انسان، خدا و پیامبرش برقرار شده مواظبت نماید، تا شیطان نتواند خرد را پیرو خود کند و منجر به گسستن پیوندی که با متعلق ایمان خود بسته است، گردد. (نهج‌البلاغه: خ ۱۲۸) بنابراین، ایمان مبنای کارکرد درست عقل می‌گردد، تا خود را از خطری که در قبال شیطان پدید می‌آید، مصون بدارد و انسان را به سعادت برساند. اگر عقلی بخواهد به منتهای سعادت نائل گردد، باید روشنی خود را از متعلق ایمان دریافت نماید:

أَيْنَ الْعُقُولُ الْمُسْتَضِيحَةُ بِمَصَابِيحِ الْهُدَى أَيْنَ الْقُلُوبُ الَّتِي وَهَبَتْ لِلَّهِ وَ عَوَّدَتْ عَلَي طَاعَةِ اللَّهِ. (همان: خ ۱۴۴)

کجایند عقل‌های روشنی‌خواه از چراغ هدایت ... کجایند دل‌های به خدا پیشکش شده و در اطاعت خدا پیمان بسته.

متعلق ایمان همان‌طور که گذشت، «ما جاء به النبی ﷺ» است. قلب که جایگاه ایمان محسوب می‌گردد، در یک تعامل دوسویه با خدا پیمان می‌بندد، تا اطاعت او را به جای آورد و مستلزم این است که قلب خود را به خدا تسلیم نماید.

برای شناخت و ادراک توسط عقل می‌توان محدودیت قائل شد؛ چراکه در شناخت خداوند توسط تمام صفاتش در بیان حقیقت ذاتش درمانده و حتی از درک حقایق پدیده‌هایی مانند: تشخیص مسیر خفاش در تاریکی محض و اندام طاووس درمانده است. پس عقل در شناخت آن حقیقت ناتوان می‌باشد و راهی برای رسیدن به نهایت ملکوتش نمی‌یابد؛ زیرا عقل در شناخت، حدگذار است و نمی‌تواند نامحدود را به ادراک خویش دربیآورد؛ (همان: خ ۱۵۵) اما از ویژگی ذاتی انسان اندیشیدن است که با سرگردانی در تعارض است. این تعارض چگونه حل می‌گردد؟ ایمان حدبَردار است و انسان را به شناخت و ادراک خداوند ناآل می‌گرداند. باوجود این که هیچ اندیشه‌ای به درک خداوند موفق نمی‌شود؛ (همان: خ ۱۶۰) اما ایمان می‌تواند راه بیابد و عقل را از حیرانی و سرگردانی نجات بخشد: «فَمَنْ فَرَّغَ قَلْبَهُ وَ أَعْمَلَ فِكْرَهُ ... وَ عَقْلُهُ مَبْهُورًا وَ سَمِعَهُ وَالْهَاءُ وَ فِكْرُهُ حَائِرًا»؛ (همان: خ ۱۶۰) اگر ایمان به کمک عقل نیاید، عقل هم‌دریغ دیگر ابزارهای شناخت قرار می‌گیرد و وسعت ادراک آن در محدوده امور مادی می‌گردد و اگر بخواهد امور غیرمادی را دریابد، می‌بایست از مسیر ایمان ادراک نماید: «وَ لَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَفَائِقِ الْإِيمَانِ». (همان: خ ۱۷۹) ایمان نه تنها باعث نجات از سردرگمی عقل می‌گردد؛ بلکه باعث جوشیدن دانش و پرورش عقل نیز می‌شود: «وَ فِيهِ (الْقُرْآن) رِيْعُ الْقَلْبِ وَ يَنْبِيعُ الْعِلْمِ». (همان: خ ۱۷۶) بنابراین، عقل در جایی که حدود باشد، نقش آفرین است و ایمان در جایی که نامحدود مطرح است، ایفای نقش می‌نماید.

ازجمله محدودیت‌های شناختی عقل در زمانی است که عقل با امور شبهه‌ناک مواجه می‌گردد، به‌عنوان مثال همه احکام نظامیان وابسته به آموزه‌های دینی نیست و عقل در برخی موارد که عاجز از تصمیم است، پای ایمان را به میان می‌آورد و می‌بایست این‌گونه امور را به خدا و رسولش برگرداند، یعنی به آنچه در قرآن و سنت آمده است، عمل نماید؛ ولی در اموری مانند: قضاوت که با شواهد و قرائن همراه است، اگر با امری شبهه‌ناک مواجه گردید، می‌بایست در یافتن دلیل و شاهد بسیار احتیاط و تلاش نماید؛ (همان: نامه ۵۳) اما مبدأ ورود به ایمان الهی، یعنی مسئله توحید، اسماء و صفات و رابطه آن با مخلوقات، مبتنی بر شناخت عقلی است، شناخت ایمان الهی مبتنی بر شناخت عقلی می‌گردد. بنابراین پذیرش ایمان، پذیرش پیش‌فرض‌ها و مبادی عقلانی است.

نسبت ایمان و عقل

یک. منشاء ایمان و عقل

ابتدا باید دانست که آیا عقل نیروی بشری است یا نیروی الهی؟ با توجه به عبارت «تَمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ إِنْسَانًا ذَا أَدْهَانٍ يُجِيلُهَا وَفَكَرَ يَتَصَرَّفُ بِهَا» در خطبه یک به نظر می‌رسد که منشاء عقل، روح است و مخلوق خداوند که برای دگرگون کردن زندگی انسان و یا برای نجات انسان است. از آنجا که روح نیز فعل خدا است، منشاء حقیقی عقل نمی‌تواند فعل خداوند باشد؛ بلکه منشاء عقل، ذات خداوند است.

گفتنی است برای اثبات نقش عقل در نجات‌بخش بودن انسان بخشی از فلسفه بعثت پیامبران الهی را این‌گونه بیان می‌گردد: «... فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ ... وَ يُبَيِّرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»؛ (نهج‌البلاغه: خ ۱) یکی از دلایل اعزام رسولان الهی به صورت پی‌درپی، آشکار نمودن توانمندی‌های پنهان شده عقل‌ها می‌باشد؛ «دَفَائِنِ» به معنای آنچه در زیر خاک و در زمین نهفته باشد، یعنی گوهرهای خرد و نتایج اندیشه در وجود انسان‌ها بالقوه موجود بوده است و انبیاء مسئولیت برانگیختن افکار را برعهده‌دارند. بنابراین منشاء عقل، پیامبران الهی نیز هستند و منشاء دیگر آن قرآن است؛ چراکه خداوند آن را فرونشاننده عطش (ریاً) علمی دانشمندان با برهان‌های عقلانی برای کسانی معرفی می‌کند که با آن مواجه بوده و آن را تکلم نمایند. (همان: خ ۱۹۸)

درباره چیستی منشاء ایمان و با توجه به عبارت «لَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ» (همان: خ ۸۳) یکی از نظرگاه‌ها عالم غیب است؛ مفسران چنان که در معنای غیب اقوالی نقل کرده‌اند: به نظر ابن‌عباس، غیب اموری است که از نزد خداوند نزول یافته است. عطاء یکی از مفسران، غیب را خداوند متعال دانسته است. به روایت حسن، غیب عالم آخرت، ثواب و عقاب و حساب می‌باشد. به گفته ابن‌عیسی، غیب چیزی است که به حواس درک نمی‌شود؛ ولی با دلیل علمی قابل‌اثبات است. اخفش گفته است، غیب متشابهات قرآن است که از ادراک مؤمنین پنهان می‌باشد. (ابن‌میثم، ۱۳۶۲: ۲ / ۳۰۸)

برای دریافت معنای دقیق «غیب» و یا نزدیک به آن در دیدگاه امام علی علیه السلام، کاربرد ایمان در جملات نهج‌البلاغه را در پی می‌گیریم. ایمان در مقابل شیطان و در ردیف صفت رحمانیت خداوند، به‌عنوان امر وجودی معرفی می‌شود: «عَصِيَ الرَّحْمَنُ وَ نُصِرَ الشَّيْطَانُ وَ خُذِلَ الْإِيمَانُ». (نهج‌البلاغه، خ ۲) «خذل الایمان»، یعنی ایمان به‌معنای اتم آن بدون یاور مانده است. انسان می‌تواند از آن امر وجودی که منشاءش خداوند است، پیروی ننموده و آن را انکار نماید و این نشان از جهل و فقدان عقلانیت می‌باشد،

یعنی همراهی شیطان و دوری از خداوند است. نقش عقل در ارتقاء و نزول ایمان بسیار روشن و مبرهن است که اگر جهل بر انسان حاکم گردد، حیات ایمانی اش به خطر می‌افتد. با در نظر گرفتن کاربرد واژه «خذل» در جای‌جای نهج‌البلاغه، منشاء ایمان را بهتر می‌توان یافت، به‌عنوان مثال عبارت «وَ خَذَلْ مُحَادِّیْهِ بِنَصْرِهِ»؛ (همان: خ ۱۹۸) خداوند با یاری اسلام، دشمنانش را شکست داده است و همین‌طور با دقت در کاربرد آن در عبارت «خَذَلُوا الْحَقَّ وَ لَمْ یَنْصُرُوا الْبَاطِلَ»؛ (همان: خ ۱۸) خداوند حق را یاری می‌دهد و هرگز باطل را یاری نمی‌نماید. از بررسی تقابل واژگان «شیطان و ایمان»، «ضاللت و اسلام» و «باطل و حق» برمی‌آید که ایمان همان اسلام و اسلام همان ایمان، اسلام همان حق و حق همان اسلام، ایمان همان حق و حق همان ایمان است.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که منشاء ایمان در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام امر الوهی، یعنی خداوند به‌صورت عام و اسلام به‌صورت خاص است و اساس اسلام و پایه‌های ایمان عترت پیامبر صلی الله علیه و آله است: «أَسَاسُ الدِّینِ وَ عِمَادُ الْیَقِینِ». (همان: خ ۲) قرآن هم حاوی احکام و دستورهای عملی اسلام به‌عنوان اساس و مرکز ایمان و همین‌طور چشمه‌های دانش و دریا‌های علوم است: «فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِیْمَانِ وَ بَحْبُوحَتُهُ وَ یَنَابِیغُ الْعِلْمِ وَ بَحُورُهُ». (همان: خ ۱۹۸) بنابراین قرآن منشاء ایمان است که اگر آن را باور داشته و دستورات آن عملی شود، موجب سعادت انسان می‌گردد.

دو. تعاملات ایمان و عقل

باید دانست به‌عنوان یکی از ارکان، یا مصادیق، یا ویژگی‌های پیروی از ایمان که در پی عمل به ایمان برای مردم حاصل می‌گردد، جهاد است؛ چنان‌که در خطبه ۳۴ حضرت علی علیه السلام، مردم را به جهاد دعوت نموده و دلیل عدم اجابت آن توسط مردم را «لَا تَعْمَلُونَ» بیان می‌فرماید. نافرمانی بدین‌معنا نیست که مردم فاقد عقل هستند؛ بلکه آنها دارای عقل نظری بوده و فاقد عقل عملی می‌باشند. جهاد از ارکان ایمان و ناظر به بخش عقل عملی انسان است: اگر ادراک این بخش منجر به جهاد نگردد به همان میزان انسان از ایمان بی‌بهره می‌گردد. عقل عملی موجب ایمان‌آوری و تثبیت ایمان است و عدم‌استفاده از آن موجب از بین رفتن ایمان نیز می‌گردد. به لحاظ کارکرد عقل و ایمان می‌توان دریافت که همراهی نکردن ایمان توسط عقل، ناظر به مرتبه عملکرد پایین‌تر یا دنیوی عقل است که در مواجهه با محاسبات مادی و ارزش‌های آن فعال است و همراهی ایمان توسط عقل، ناظر به مرتبه عملکرد بالاتر، یا اخروی، یا معنوی عقل است که در مواجهه با ارزش‌های معنوی فعال می‌گردد.

عقل همانند ایمان دارای مراتب و امری تشکیکی است. با در نظر گرفتن کارکرد ایمان و عقل، هردو واژه به لحاظ مفهومی متفاوت و به لحاظ مصداق هم‌پوشانی دارند و ایمان صرفاً جنبه اخروی و معنوی نمی‌یابد. می‌توان نتیجه گرفت که به‌طور خاص در کاربرد گزاره‌ها در حوزه امور مادی و موضوعیت یافتن امر مادی از مفهوم عقل و در حوزه امور معنوی و موضوعیت یافتن امر مافوق طبیعی (ماورای مادی) از مفهوم ایمان استفاده می‌گردد.

در تحریک اراده انسان، ایمان همانند عقل می‌تواند احساسات و عواطف را کنترل نموده و تحت‌اختیار خود قرار دهد و منجر به فعلی گردد؛ چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: مؤمنان فروتنند، مهربانند و ترسان [از عقوبت خداوند] هستند (نهج‌البلاغه: خ ۱۵۳) ایمان به‌عنوان نیروی مستقل می‌تواند احساسات و عواطف را جهت‌بخشیده و اراده را تحریک و کنترل نماید. با توجه به کنترل اراده و احساسات انسان توسط ایمان، ایمان در اشتداد وجودی خود می‌تواند به هر سه بُعد نفس (اراده، احساسات و عقل) احاطه بیابد و آنها را کنترل نماید.

اگر از جنبه اخلاقی به نفس بنگریم، قوای وجودی نفس، شامل قوای شهوت، غضب و عقل است، همان‌گونه که عقل در تعادل بخشیدن به قوای شهوت و غضب برمی‌آید، ایمان هم طبق بیان امیرالمؤمنین علیه السلام می‌تواند قوای شهوت و غضب را به تعادل برساند. البته عقل در ابتدا، ایمان را ظاهر می‌نماید و در مرتبه بعدی، ایمان است که عقل را به سمت خود می‌کشاند و در هر مرحله از اشتداد وجودی ایمان، شناخت و ادراک توسط عقل برای انسان حاصل می‌شود و این‌گونه به نظر می‌رسد که ایمان شناخت را برای انسان حاصل می‌نماید.

پس در مرحله اول عقل، ایمان را ظاهر می‌نماید و در مراحل بعدی، ایمان است که به عقل روشنایی می‌بخشد و راه را برای تعقل هموار می‌نماید، یعنی عقل به مرحله‌ای از شناخت نائل می‌گردد که آینده را مشاهده می‌نماید: «وَ نَاطِرٌ قَلْبِ اللَّيْبِ بِهِ يُبْصِرُ أَمَدَهُ وَ يَعْرِفُ غَوْرَهُ وَ تَجِدَهُ» (خ ۱۵۴) و امیرالمؤمنین علیه السلام، عقل را که در ابتدا نقش ظاهرکنندگی ایمان را برای انسان دارد، این‌گونه بیان می‌نماید:

پس آنکه با چشم‌دل بنگرد و با دیده‌درون کار کند، آغاز کارش آن است که بیندیشد: آیا عمل او به سود او است یا زیان او اگر به سود است ادامه دهد، و اگر زیانبار است توقف کند، زیرا عمل‌کننده بدون آگاهی چون رونده‌ای است که بیراهه می‌رود، پس هرچه شتاب کند از هدفش دورتر می‌ماند. (نهج‌البلاغه: خ ۱۵۴)

نتیجه

اسلام به ایمانی که متکی به عقل نباشد، بهایی نمی‌دهد و با در نظر گرفتن تمام آموزه‌های دینی در اسلام امکان ایمان‌آوری بدون اتکای بر تعقل، منتفی است. ارزش و ارتقای وجود هر مؤمنی که عامل به اعمال و مناسک و اخلاق اسلامی است؛ ولی فاقد خرد می‌باشد، بی‌اثر است. (کلینی، ۱۳۹۲: ۱ / ۱۹) حضرت علی علیه السلام در تمام نهج‌البلاغه در دایره ایمان سخن می‌گوید که مبتنی بر عقل برهانی است و در محدوده ایمان استدلال می‌نماید. این ایمان، امری وجودی است و حقیقتی فطری است که در نهاد انسان‌ها به صورت بالقوه بوده و در طول حیات انسان، به صورت بالفعل درمی‌آید. عقل نیز از سنخ روح دمیده‌شده بر کالبد انسان است و عطیه‌ای الهی است. بنابراین حتی ایمان حاصل از طریق فطرت، توجه به معجزات (بدون استدلال خاص عقلانی)، کشف و شهود و مواردی که به نظر می‌رسد اتکای خاص به تعقل ندارد، منتفی است.

به لحاظ ارزشی، عامل حقیقی که بشر را یاری می‌نماید، تا او را به سعادت برساند، ایمان به وحی است و سپس عقلی که توسط آن توانمند شده و این به معنای تأخر مطلق عقل از ایمان نیست. تقوا از ویژگی ایمان است که اراده انسان را تحریک نموده و انگیزه عمل را در او ایجاد می‌نماید که منجر به انجام فعل (عبادت) می‌گردد.

در اثنای عمل، عقل تعقل نموده و به ایمان مدد می‌رساند، تا نفس اعمال را بهتر انجام دهد و انجام بهتر آن باعث افزایش ایمان شده و ارتقای ایمان را در پی خواهد داشت؛ چنان که پرهیزکاران در شب برپا ایستاده مشغول نمازند، قرآن را جزء جزء و با تفکر و اندیشه می‌خوانند، با قرآن جان خود را محزون و داروی درد خود را می‌یابند. (نهج‌البلاغه: خ ۱۹۳)

به لحاظ معرفت‌شناختی در پاسخ به این سؤال که آیا عقل منشأ مادی و خودبنیاد و یا فیضی از ناحیه خداوند است؟ با توجه به نگاه امام علی علیه السلام می‌توان گفت، ادراک و اندیشیدن منشائی غیرمادی و عطیه‌ای از ناحیه خداوند و نمی‌تواند خودبنیاد باشد. ایمان و عقل ترابط دارند و هر دو دارای شأنیت شناختاری و ادراکی هستند؛ اما ادراک صحیح برای عقل از مسیر ایمان میسر می‌گردد و پایبندی به سنت و اجرای احکام الهی، شناخت ایمانی را در پی دارد. اگر ایمان به کمک عقل نیاید، عقل هم‌ردیف دیگر ابزارهای شناخت قرار می‌گیرد و وسعت ادراک آن در محدوده امور مادی است و ادراک امور غیرمادی از مسیر ایمان میسر خواهد بود. ایمان امر وجودی است و از عالم ظاهر، تا عالم غیب اشتداد می‌یابد و عقل در تمامی مراحل ارتقای وجودی انسان، نقش‌آفرین است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج‌البلاغه، شریف رضی، ابوالحسن محمد بن حسین، ۱۳۷۹، ترجمه محمد دشتی، قم، مشهور.
۳. نهج‌البلاغه، شریف رضی، ابوالحسن محمد بن حسین، بی‌تا، تصحیح صبحی صالح، قم، دارالهجره.
۴. آمدی، عبدالواحد، ۱۳۶۶، تصنیف غرورالحکم و دررالکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۵. ابن‌ابی‌الحدید معتزلی، عزالدین ابوحامد، ۱۳۷۵، شرح نهج‌البلاغه، تهران، نی.
۶. ابن‌درید، محمد بن حسن، بی‌تا، جمهرة اللغة، بیروت، دارالعلم الملايين، ج ۲.
۷. ابن‌فارس، ابوالحسن احمد بن زکریا، ۱۴۰۴ ق، معجم مقاییس اللغة، تصحیح عبدالسلام محمدهارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
۸. ابن‌میثم بحرانی، کمال‌الدین میثم بن علی، ۱۳۶۲، شرح نهج‌البلاغه، بی‌جا، الکتاب.
۹. ازهری، محمد بن احمد، بی‌تا، تهذیب اللغة، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ج ۶.
۱۰. جعفری، محمد تقی، ۱۳۵۹، عقل و عقول، عاقل و معقول، تهران، نهضت زنان مسلمان.
۱۱. حکیمی، محمدرضا و علی حکیمی و محمد حکیمی، ۱۳۵۸، الحیاة، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ ۲.
۱۲. فاخوری حنا و خلیل جر، ۱۳۹۳، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۱۱.
۱۳. حیری نسابوری، عبدالرحمن اسماعیل بن احمد، ۱۳۹۰، وجوه القرآن، به کوشش نجف عرشی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چ ۲.
۱۴. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۸۷، مجموعه رسائل، قم، بوستان کتاب.
۱۵. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵.
۱۶. کربن، هانری، ۱۳۹۱، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه جواد طباطبایی، تهران، مینوی خرد.

۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، *الکافی*، تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ ۴.
۱۸. مجلسی، محمدباقر، بی تا، *بحار الانوار*، تهران، اسلامیه.
۱۹. مهدوی نژاد، محمدحسین، ۱۳۸۴، *دین و دانش: بررسی انتقادی مسئله تعارض علم و دین*، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام، چ ۱.
۲۰. هاشمی خوئی، میرزا حبیب الله، ۱۳۵۸، *منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه*، تهران، بی تا.
21. Kant, Immanuel, 1996, *Critique of Pure reason*, translated by werner s. pluhar, Cambridge: Hackett Publishing company.